

# تاجیک‌ها: به بهانه‌ی جهانی شدن عید باستانی نوروز

دکتر محمود زنجانی

مترجم دانشنامه‌ی تاریخ جهان

خلاصه تمام آثار پیشینیان مثال آورده. بویژه از شاهنامه‌ی فردوسی بزرگ کمک و استعانت جسته و روی هم رفته تاریخ باستانی ایران را به بهترین وجه در این شعر بلند تفسیر و تشریح نموده است. آری این است قصیده‌یی به مناسبت یکهزار و صدمین سال تأسیس حکومت سامانیان و پیدایی ادبیات و شعر پارسی به سبک خراسانی.

## «تاجیک‌ها»

تاجیک‌ها! تاجیک‌ها! جانم به قربان شما!  
یاد آیدم زان چهره و لب‌های خندان شما  
از «بوی جوی مولیان» وز «یاد یار مهربان»  
می‌ریزدم آتش به جان، یاد نیاگان شما  
چیحون چو قلب ما کنون بر بسترش خون می‌رود  
از آن جدایی کامده، بر خاک و ارکان شما  
این رود پرآوازه کو تاریخ ما را آب داد!  
اینک به دل خون می‌خورد، بی‌غمگساران شما  
میر بخارا گر نهد، پا بر لب کارون ما  
ببند کزو هم خون رود، بر یاد صغران شما  
مستی بیا! مستی بیا، از سر برون بر این هوا!  
کاورده بر جانم بلا، از یاد مستان شما  
از سیر دریا نیز هم، یاد آید آن دوران غم  
کاوار بر دل می‌شدی، صوت غریبان شما  
گرچه ز جور دشمنان، گردیده‌ایم از هم جدا  
باز این زمان پر می‌کشد، جانم سوی جان شما  
گشته کنون افسانه‌ی تاریخ در چشمان من  
با یاد جوی مولیان، نالان و مویان شما  
دل می‌رود، دل می‌رود، من نیز با او می‌روم  
تا مشگزاران ختن، از کوه و صمان شما  
اکنون شدید آزاد از بند ستمکاران شب  
خواهم ز دل شادی کنم، در مرگ زندان شما  
از شعر شیخ‌الشاعرین، آن پیر روشندل بین  
پر از نبید و انگبین، گردیده دکان شما

□ سرانجام کشورهای بزرگ و ملل دنیا به این امر پی بردند که یکی از اعیاد و جشن‌های بزرگ جهان، نوروز ایرانی است که توسط نیاکان دور ایرانیان در بهترین فصل و موسم سال که آغاز بهار دل‌انگیز و شکوفایی و نو شدن جهان می‌باشد، آغاز می‌شود و این مهم به خاطر سرعت اطلاع‌رسانی و توجه جهانیان به آگاهی است که حاصل تلاش و فعالیت هم‌میهنان اندیشمند و فرهیخته‌ی داخل و خارج کشور است که همه‌ی سعی و کوشش خود را جهت شناساندن کشور ما و فرهنگ دیرپای ایران مبذول می‌دارند تا به اهالی گیتی نشان دهند که این ملت بزرگ، پایدار است که از هزاران سال پیش، شروع سال جدید را آغاز بهار قرار دادند و این امر همواره بین اقوام مختلف ایرانی از قبیل مادها، پارس‌ها، افغان‌ها و تاجیک‌ها و نیز کردها، بختیاری‌ها، لرها، خراسانی‌ها، مازندرانی‌ها، اقوام تالش و بلوچ‌ها که به زبان فارسی صحبت می‌کردند و همچنین ساکنان ارمنستان، ترکمنستان، ازبکستان که به زبان‌های ترکی و ارمنی تکلم می‌کردند، همگان با بزرگداشت فرهنگ ایرانی، این آرمان‌ها را ارج می‌نهادند و این دیرپایی رسوم ایرانیان به تدریج و رفته‌رفته و با آغاز فرهنگ جهانی بینی و نزدیکی ملت‌ها، جدای از سیاست دولت‌هاشان، آداب بهینه را اخذ کرده و با فرهنگ خود ممزوج نمودند، به طوری که سال پیش سازمان ملل متحد این عید را جهانی اعلام نمود. با تکیه به این که تمام ایرانیان پارسی‌زبان از هر نژاد و با ریشه‌های گوناگون این امر را گرامی داشتند، قصیده‌ی غم‌آ و زیبایی را که شاعر توانمند جناب گورنگ، به نام تاجیک‌ها سروده‌اند، در پایان این مختصر به خوانندگان مجله‌ی حافظ، ارمغان می‌کنم.

این شاعر پرمایه در ابتدا به اشعار رودکی شاعر گرانمایه و بزرگ پارسی‌گوی ایرانی توسل جسته و ویژگی‌های خراسان بزرگ و توران زمین و جبال پامیر و ورود رستم پهلوان اساطیری ایران را به این خطه (سمنگان) برشمرده و نیز از پیرچنگی، پنج کنت، پنجرود، بهرام چوبین و مرغاب و کاشغر و سیر دریا (سیحون)، آمودریا (چیحون)، نخشب و خجند و بالاخره از شعرای سده‌های اخیر و ابروان چاچی کمان شهر دوشنبه، بخارا، سمرقند و أهوی ختن و

از «پنج کنت» و «پنجرود» آید نوای چنگ و رود  
 از آن که در خاکش غنود، آن مرغ خوشخوان شما  
 آن پیر چنگی را بگو: بریبت زنان شعری بخوان!  
 تا از نوایش دل رود، سوی گلستان شما  
 داغ سمرقند چو قند از دل کجا بیرون رود؟  
 شاید شود جیحون روان از آب چشمان شما  
 خاک بخارای شریف آید به چشمم توتیا  
 از برکت شیخ‌الرئیس آن در غلتان شما  
 «ترمذ» کنون آواره شد، آواره و بیچاره شد  
 نامش کی از دل می‌رود، حتی به نسیان شما  
 ما را خدا کرده جدا، یا دست تقدیر و قضا؟  
 هر آن چه باشد ماجرا، گردیده خسران شما!  
 اکنون خودش داند که کی هجران به آخر می‌رسد  
 چون اوست دانای همه پیدا و پنهان شما  
 پامیریان را گو چه خوش، بر بام عالم‌سا کنید!  
 از آن جهت بالا گرفته شوکت و شان شما  
 آن قله‌های سرکش و اسپید از برف و یخش  
 باشند چون بازبچه‌یی بر مو سپیدان شما  
 با کوشش مردان‌تان بام جهان مسکون شده  
 بانگ اذان آید به گوش از کافرستان شما!  
 از آذرخش و تابشش هر روز و هر شب ریزد  
 آذر به جان دشمنان، لعل بدخشان شما  
 از دره‌ی کشمیر هم، بوی وطن می‌آیدم  
 گویی بهشت عالم است این کوچک ایران شما  
 مهر شما بر جان و دل، بود شما زین آب و گل  
 خوش بوی ایران می‌دهد، خاک زرافشان شما  
 در قالب نظم کهن، شعر تر انگیزد بسی  
 طبع لطیف و نازک، چون چشمه جوشان شما  
 من، کی توانم آورم؟ شعری به لفظ پارسی  
 در معنی و پاکیزگی، هم‌سنگ و هم‌سان شما  
 اندیشه‌های باستان، راه خیالم می‌زند  
 پر می‌کشد روحم ز تن، بر بیت احزان شما  
 اشکم اجازه کی دهد بنویسم آن اسطوره را  
 کز سیستان رستم رود، سوی سمنگان شما  
 ایران به توران با رور، گردید یک بار دگر  
 تا سر زند از بطن او، خورشید رخشان شما

برهان ز تاریخ آورم، اثبات این اندیشه را  
 وان لهج‌هی شیرین‌تان، خود هست برهان شما  
 کی آه سرد آورده‌ام، درمان درد آورده‌ام!  
 زان نوشداروی کهن، از بهر درمان شما  
 اندر بر شیخ سخن، من کیستم ای جان من  
 دربان خردی بر در پیر سخندان شما  
 یا برگ سبزی در دل یک باغ پر ریحان و گل  
 یا بینوایی کم‌توان، در پیش اعیان شما  
 ده قرن پیش از این زمان، یک قرن هم افزا بر آن  
 خاک وطن سامان گرفت از آل سامان شما  
 بهرام چوبین را بگو سامان ز نسل تو بود  
 هم نصر و نوح و احمد و منصور خاقان شما  
 از جهدتان «ایرانویج» بار دگر برپا شود  
 حبالوطن گشته کنون بخشی ز ایمان شما  
 شهر دوشنبه چون نگین، باشد به دامان زمین  
 ایزد نگهداری کند زین شهر شهران شما  
 در نزد من آید بسی، از برگ گل هم نرم‌تر  
 گر در خلد بر پای من، خار بیابان شما  
 سیحون بود اکنون روان، جیحون زند بر خاوران  
 تا زنده سازد تشنگان، برف کهستان شما  
 از بلخ و مرو و میمنه، تا ترمذ و اسروشنه  
 بوی خراسان می‌وزد، بر سغد و بغلان شما  
 دل سوی یغناپ آمده، از راه مرغاب آمده  
 در سینه بی‌تاب آمده، از شوق پاکان شما  
 از ماه نخشب سر شده، از کاشغر هم، بر شده  
 در درخشان دری از سعی مردان شما  
 ایرانیان کاشغر! آن ماه کی آید به در  
 از چاه مشرق‌زار چین، از خاورستان شما  
 پرتوفشانی می‌کند، آن ماه در تاریخ دل  
 پس سوی وحدت می‌رود دل با فراخوان شما  
 کولاب را گو از دلم بردار کوله‌بار غم  
 تا آهوی جانم چرد، در باغ و بستان شما  
 اهل کمال‌اند و ادب، اهل خجند و نی عجب  
 شهر کمال ار با شدی، ماوای خوبان شما  
 شد آبدیده خنجری، شعر گهربار دری  
 در دک‌هی آهنگری، با پتک و سندان شما  
 فرغانه آن خلد برین، دردانه‌ی ایران زمین  
 بخشی از آن خاک ثمین، رفته ز دستان شما

ایران دوباره زاده شد از اشکم و دامانتان  
 مام وطن نوشید شیر، از نوک پستان شما  
 اقبال لاهوری چنین فرموده چندی پیش از این  
 که: ای جوانان عجم! جان من و جان شما  
 هم‌چون عجم تاجیک هم، معنی ایرانی دهد  
 آنیک به نزد تازیان، وین پیش ترکان شما  
 پند حکیمم آیدی بر گوش جان ای عاشقان  
 از ناصر خسرو که شد ساکن به یمگان شما  
 زان لهجه‌های دلنشین چون بشنوم دل پر کشد  
 زی سنگلیج، اشکاشم و فرخار و شغنان شما  
 یغناپی شیرین‌زبان، برخیز و یغنوبی بخوان



تا گرددم هم‌داستان، دل با دلستان شما  
 از گویش منجانی‌ام، شیرین شود کام و دهن  
 نقل و نبات آید برون از شکرستان شما  
 پامیریان! پامیریان! باشید یک دل یک‌زبان!  
 گرچه به چندین گونه شد لفظ دگرسان شما  
 چون چشمه‌ی زمزم کند، بر گوش جانم زمزمه  
 یاد و خیال چشمه‌ها، وان آبشاران شما  
 خون باردم از دیدگان از جور و ظلم غاصبان  
 کاورده بدیر آسمان فریاد و افغان شما  
 آوخ از این تنهایی و فریاد از این ناهمدلی  
 کز مکر دشمن آمده، بر رزمجویان شما

چون پاره کرده دیو شب، آن خطه‌ی مهتاب را  
 غم‌یاد یارانش شده، شام غریبان شما  
 دل از جلال‌الدین ربود آن دلربای نازنین  
 دل داده گردد هر دلی، بر دلربایان شما  
 نیمیش ترکستانی و نیم دگر فرغانه‌ای  
 بسیار باشند این‌چنین، از مه جبینان شما  
 توصیف روی مهوشان، آسان بود بر شاعران  
 بس شاعر آمد بی‌زبان! در وصف حوران شما  
 مشاطه‌گان را پیشه چون آرایش خوبان بود  
 بسیار زیشان دیده‌ام، بی‌کار و حیران شما  
 خوارزم خوابیده است در، غم‌لایه‌های کهنگی  
 فرسودگی می‌پوسدش! دور از گریبان شما  
 از پاره‌پاره گشتن خاک «فرارودان» شده  
 جیحون روان از دیدگان، بر روی دامن شما  
 هرگز مبادا چهره‌ی شاداب‌تان غمگین شود!  
 زرمان نشیند از تعب بر جای غیسان شما  
 یاران ختلانی من! تاجیک‌های خوش‌سخن  
 ماه مقنع سر زد از چاه زنخدان شما  
 ایرانویج سر فراز اکنون به تاجیکان بناز  
 آید زمانی بر تو باز آن ماه کنعان شما  
 دیدارهای منتظر! دیوار دارم پیش دل  
 پای وصال دل به گل، هم لنگ‌لنگان شما  
 سرو ابرکو را بگو سر خم کن و دزدانه رو!  
 کامد خرامان دختر شاه سمنگان شما  
 آمد چو ماه کاشغر، سهراب را بگرفته بر  
 بویید از او بوی پدر، اندر شیستان شما  
 ماه مزور در برش، گشته قران دو قمر  
 گرچه یک استند این دو مه، نزد ادیبان شما  
 تهمینه‌ها پرورده شد، در دامن پرمهرتان  
 سهراب‌ها زاییده شد، از دلفریبان شما  
 شهنامه‌ها آمد پدید، از شاعران خاکتان  
 خون‌ها چکید از تیغ‌ها در رزم گردان شما  
 آن‌کس که سوی برده از گنجینه‌های شعرتان  
 بس لعل‌های بی‌نظیر آورده از کان شما  
 از فرّ و فرهنگ شما حظاً فراوان می‌برد  
 آن‌کس که گشته آشنا با قصه‌گویان شما  
 خود راز پا برجایی ایران‌زمین زان روست که  
 نوشیده تاریخ وطن، از آب حیوان شما

من شاهد پرواز دل بر اوج آتش بوده‌ام  
 کی می‌کنم پروا، ز دل، در غلغله‌ستان شما  
 این غم نخواهد شد برون، از دل، مگر بر بندمی  
 بر بازوان، از ترس مکر دیو، سلوان شما  
 می‌جوشد از عمق زمان کوشندگی‌های روان  
 می‌غرد از ژرفای جان، توفنده توفان شما  
 خواهیم ز دادار جهان، آن برترین بخشندگان  
 رفع از سر لطفش کند، هرگونه نقصان شما  
 گردد حکومت یارتان، هم یار و هم غمخوارتان  
 مستحکم آید قدرتش، با رای و میزان شما  
 ملک اهورایی‌تان آباد و جان افروز باد!  
 آرند رحمت از خدای امشاسپندان شما  
 سوی بخارا و مزار، آید دلم پریرزنان  
 جود و سخاوت بارد از، این دو شریفان شما  
 مرد بخاری یک‌زمان یار تخاری می‌گرفت  
 اکنون جدا گردیده‌اند از جور خصمان شما  
 هرگه که من افتاده‌ام یاد شما ای دوستان  
 اشکم روان گردیده از، اندوه و حرمان شما  
 لطف و سخا وجودتان، گردیده شهره در جهان  
 حاتم کند در یوزگی از مستمندان شما  
 چون بر شما دل بسته‌ام، با عاشقان پیوسته‌ام  
 گردیده‌ام اینک سرشک از دیده پالان شما  
 گرچه بسی مه دیده‌ام، کی از شما به دیده‌ام  
 دل را کشد زی ماه کش رخسار تابان شما  
 سر کرده سرو کاشمر در گوش سرو غاتفر  
 نجوای حسرت از قد خوبان ختلان شما  
 ماه صیام از رویت، ماه سیام، رویتان  
 بشکسته صوم خلق را ابرو هلالان شما  
 از ابروان چاچی کمان زه کرده سوی عاشقان  
 بس کشته گشته زان میان با تیر مژگان شما  
 خواهد دلم روزی روم بر قلعه‌ی پامیرتان  
 زان‌جا کنم نظاره بر ملک سلیمان شما  
 هم‌چون جزیره در دل دریای ترکائید و هم  
 عاشق شده آن ترک‌ها، بر ناز ترکان شما!  
 بلخ گزین اینک ببین! کایند از سر حد چین  
 تاجیک‌های نازنین سوی خراسان شما

ایزد دهدتان چیرگی، بر دشمنان در هر زمان  
 گردد سر خصم زبون چون گوی چوگان شما  
 سرلشکر دشمن کنون، افتد ز پا غرقه به خون  
 محو و لگدکوبش کند، سم ستوران شما  
 خواهیم خدا یاری کند، صلح و صفاتان آورد  
 سازد شما را متحد، به حق قرآن شما  
 هم میرتان پا برنهد بر ریگ آموی صفا  
 شادی و رحمت آورد بر ملک ویران شما  
 پس میر ما پا در رکاب، آید فراسوی «لباب»  
 آرد پیام آشتی، گردد ورفشان شما  
 دل از غمان یابد رها، مروا شود این مرغوا  
 آنک چو غنچه وا شود، لب‌ها و موزان شما  
 برجیند از دل‌هایتان، زنگار سخت قرن‌ها  
 صیقل نمایند روح‌تان، دادار فردان شما  
 شادب گردد زندگی، با شادی و فرخندگی  
 غرق گل و سنبل شود، ایوان و گلدان شما  
 خواهد گلستان شد کنون، یکبار دیگر ملک ما  
 گر پرورد گل‌های خوش، دستان دهقان شما  
 روزی که آید وحدت و یکرنگی و یکدل شدن  
 گیرم من از فرط شغف، باری ز حلوان شما  
 تصویر ذوالقرنین خوش بر سنگ حجاری شده  
 در مشهد مرغاب و بر آن قلب سوزان شما  
 شد برملا اندر جهان، سر زمین و آسمان  
 از زیج بیرونی، همان، بابای ریحان شما  
 ابریشم جان را کنون از راه ابریشم برم  
 تا با نمک سودا کنم! با ترک فتان شما  
 قوم شما شرقی‌ترین اقوام ایرانی شده  
 خورشید ایران سر زند در بامدادان شما  
 فرخنده بادا روزتان، فرخنده تر نوروزتان  
 فتح و ظفر بادا قرین، با هنگ و گردان شما  
 باشد کزین فرخندگی، خیزد سرود زندگی  
 شاداب گردد میهن از، فتح نمایان شما  
 در کنج تاریک دل از بزم وطن بر پا شود  
 گرمی و شادی یابد از، بزم‌آفرینان شما  
 گر در چراگاه شما شهبذیز تکتازی کند  
 بس رخس از او گیرد سبق از بین اسبان شما

## خودکشی یک شاعر ایرانی در آمریکا

مرگ خودخواسته‌ی کسانی که از زندگی به تنگ آمده‌اند و قدرت یا حتی امید بهتر شدن زندگی را ندارند، بین ایرانیان برون‌مرزی فراوان شده است. چند سال پیش در یکی از شماره‌های مجله، شرح حال دکتر ناصر یگانه را نوشته بودیم که در آمریکا خودکشی کرده بود. اکنون خبر شدیم که منصور خاکسار، شاعر معاصر نیز در ۲۷ اسفند ۱۳۸۸ برابر هیجدهم مارس ۲۰۱۰ در آمریکا در سن ۷۱ سالگی خودکشی کرده است. خاکسار که عضو کانون نویسندگان بود و قبل و بعد از انقلاب به زندان افتاده بود، مدتی در انگلیس بود و از آن‌جا به آمریکا رفت.

اشعار منصور خاکسار در مجموعه‌های زیر چاپ شده است: کارنامه‌ی خون، حیدر و انقلاب، شراره‌های شب، سرزمین شاعر، با طره دانش عشق، و قصیده‌ی سفری در مه. چند کتاب او مانند لس‌آنجلسی‌ها، تا این نقطه، آن سوی برهنگی و چند نقطه‌ی دیگر و با آن نقطه، به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر شده. با عنوان «نمونه‌ی شعر منصور خاکسار: تهی‌تر از این تاک»

بارانی که

به شیشه‌ی این پنجره می‌خورد  
آن سوی این فصل نیست  
پرنده‌یی که از چار دیواری این خانه  
رو بر نمی‌دارد  
جذر و مدی ناتمام  
از آرزو - دانه که در تو زندانی ست  
با سایه‌یی که پا از خط عبور تو  
فرا تر نمی‌گذارد  
گفتی صدایم را با خود آورده‌ام  
با همان الفبا  
و حروفی که در هر باران می‌گسترند  
اما آن کندو  
عسلی در خود ذخیره نکرد  
تهی‌تر از این تاک  
که با بادهاش، عشق نمی‌ورزد  
و در سکوت هر پرنده‌یی می‌پژمرد.

شهر دوشنبه جمعه‌ها، تاجیک باران می‌شود  
تاجیک روید از زمین! در برف و باران شما  
در جمعه‌بازار آمده با صد متاع گونه‌گون  
برپا شده بس غلغله از شهروندان شما  
بازارهای جمعه‌تان پربرکت و سرشار باد!  
آکنده بادا دکه‌ی کالافروشان شما  
هرگز مبادا یک‌زمان چون خطه‌ی افغانیان  
جولانگه دشمن شود، ملک عزیزان شما  
اینک عروس شعر من، بنشسته و دارد به تن  
آرایه‌های پر ثمن، اندر دلیجان شما  
سوی فرارودان روان با طمطراق و کبکبه  
گه زی بخارا می‌رود، گاهی به منجان شما  
زان‌جا رود سوی ختن، آید به استقبال او  
تا هم‌چو خون گردد روان، در قلب و شریان شما  
خون‌ها خورم زین فرقت و نالانم از دوری‌تان  
اینک نزدیک خامشی، در پیش وجدان شما  
تاجیک خوش گفتار من! شعری بخوان بهر وطن  
تا گردد از آن قلب من، استاره باران شما  
لب بر سخن بگشای هان! نظمی برانگیزان کزان  
روح دوباره بردم، بر شعر و دیوان شما  
چون قافیه نبود بجز، تکرار یک آهنگ خوش  
کی شایگان باشد برم عیبی بر الحان شما  
زان‌که نمی‌خواهم کنم، معنا فدای قافیه  
بس شایگان آورده‌ام در شأن و شایان شما  
خورشید شعر پارسی، گرچه ز مشرق سر زده  
اینک ز مغرب تابدی، بر قصر و ایوان شما!  
اکنون نشینم منتظر، ای مهرتان بر جان و دل!  
کاید جوابی سوی من، در حد امکان شما  
مهر شما بنوازد، چون چشمه جوشان سازم  
جانم ز غم یابد رها، با خط و فرمان شما  
بر پاره‌یی ز ایران زمین توصیف آوردم چنین  
خواهم چه کردن گر کنم توصیف، ایران شما  
اشعار «کورنگ» از رسد بر خطه‌ی خاورزمین  
روشن شود بنگاله از شعر «لرستان» شما  
بحر رجز می‌جوشدم، از نای دل با این نوا:  
«تاجیک‌ها! تاجیک‌ها! جانم به قربان شما!»